

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی دلیل عقلی در تجرّی با تقریب دوم

بحث راجع به قاعده معروف ملازمه است. جریان این قاعده در مورد تجرّی توسط قائلین به جریان ملازمه به این صورت است که از طریق ملازمه حرمت تجرّی و حرمت فعل متجری به را ثابت می کنند. ایشان گفته اند عمل متجری به قبیح است عقلا و کل قبیح عقلا حرام شرعا پس عمل متجری به حرام شرعا.

مرحوم خوئی فرمودند: این کبری که بگوئیم کل قبیح عقلا حرام شرعا مشکل دارد.

ما به خاطر ضرورت این بحث به بررسی آن می پردازیم.

اولا: باید توجه کرد که عقل هیچ وقت حکم ندارد بلکه درک دارد. اگر تعبیر به حکم هم می کنیم نهایتا باید به درک برگردد و علت هم این است که حکم از شئون مولی است و حاکم باید مولویت و ولایت داشته باشد و تا ولایت برای حاکمی تصور نشود حق حکم ندارد و لذا هیچ انسانی بر خودش ولایت ندارد. اگر می گوئیم کَلَّمَا حَكَمَ یعنی کَلَّمَا ادرک - در فقه و عقل مفصل مبانی و برهان و مبادی این مطلب را آورده ایم - عقل بعضی وقت ها درک می کند که فلان عمل مصلحت لازم التحصیل دارد یا درک می کند که فلان عمل مفسده لازم الاجتناب دارد به گونه ای که قاطع می شود که فلان فعل مصداق عدل است و باید به آن عمل کند یا مصداق ظلم است و باید ترک گردد. در این جا وقتی به قرآن و احادیث رجوع می کنیم می بینیم اتفاقا قرآن و حدیث هم به این مورد نظر دارد تر این صورت دیگر نیاز به عقل نیست ولی یک دفعه می بینیم در این مورد قرآن و روایت نکته ای ندارند. در این جا علماء می گویند از همین درک عقل می توانید به یک حکم شرعی برسید و آن حکم را به شارع نسبت دهید و بگوئید که عقل مثلا وفاء به عهد را لازم التحصیل می بیند و کَلَّمَا حکم به العقل که لازم التحصیل است واجب شرعا پس وفاء به عهد واجب شرعا. این کبری که کَلَّمَا حَكَمَ به العقل کانه لازم التحصیل فهو واجب شرعا که این همان کبرای ملازمه است. اگر دقت شود در اینجا حضور عقل قبل از حکم شرعی است چون حضور عقل به درک مصلحت یا درک مفسده است. مصلحت و مفسده نسبت آن با حکم بنا بر مذهب عدلیه نسبت علت به معلول است و این جا می گویند عقل در سلسله علل احکام است. این که می گویند: در قانون ملازمه از درک عقل در سلسله علل حکم شرعی بدست می آید یعنی اگر جایی عقل قبل از حکم شرعی مکشوف درک مصلحت لازم التحصیل یا مفسده لازم الاجتناب را درک کرد (قانون ملازمه در واجب و حرام می آید نه مستحب و مکروه) قانون ملازمه در این جا جاری می شود؛ بعبارت دیگر وقتی عقل درک مصلحت یا مفسده کرد، حکم شرعی بدست می آید و لو شما از قرآن و روایت هم هیچ دلیلی نداشته باشید. البته لازم نیست هیچ دلیلی نداشته باشیم گاهی آیه و روایت داریم، منتهی عقل را نیز داریم کما این که در مکاسب می فرمودند: يدل عليه الادله الاربعه این یعنی هم قرآن می گوید، هم روایت می گوید، هم اجماع می گوید، هم عقل می گوید و حضور عقل خودش یکی از ادله است. البته ثمره عملی اش جایی پیدا می شود که ما آیه و روایتی نداشته باشیم.

اما عقل یک جای دیگر نیز حضور دارد که حکم می کند ولی از آن دیگر حکم شرعی بدست نمی آید و آن جایی است که عقل پس از حکم شرعی حضور پیدا کند و آن در باب اطاعت و معصیت است؛ مثلا قانونگذار به مکلف می گوید اقيموا الصلاة، اتوا الزكاة، لله على الناس حج البيت، لا يغترب بعضكم بعضا و ... بعد هر کدام از این دستورات که از قرآن استفاده می شود، عقل می گوید مولی را اطاعت کن، مولی را معصیت نکن. در این جا وجوب اطاعت و حرمت معصیت پس از حکم شرعی می آید. حال آیا بعد از حکم عقل به اطيعوا الله یا حکم عقل به حرمت معصیت حکم شرعی نیز می آید؛ یعنی یک جعل شرعی بعدش

می آید؛ در سلسله علل می گفتیم بعد از درک عقل حکم شرعی می آید و حکم شرعی کشف می شود ولی در این جا به خاطر چند محذور حکم شرعی نمی آید: اولاً: لغویت پیش می آید یعنی این که خداوند بفرماید نماز بخوانید و سپس عقل بگوید: این فرمان را اطاعت کن و دوباره شارع بفرماید من را اطاعت کن این لغو است. ثانیاً: تسلسل پیش می آید؛ به این بیان که اگر گفتیم بعد از اطیعوا الله که عقل می گوید: یک حکم شرعی بنام اطیعوا الله داریم، دو مرتبه عقل می گوید: آن اطیعوا الله که حکم شارع است را اطاعت کن و باز فرض این است که هر جا عقل می گوید: اطاعت کن بدنبالش حکم شرعی می آید و این تسلسل است؛ لذا علماء فرموده اند: درک عقل و حکم عقل به اطاعت و معصیت بدنبالش حکم شرعی نیست. اصولاً ما غیر از نماز بخوان و روزه بگیر و حج برو واجب شرعی بنام اطیعوا الله نداریم. حضور عقل در این قسم دوم پس از حکم شرعی است؛ یعنی بعد حکم عقل گوید اطاعت کن یعنی این اطاعت کن معلول آن حکم شرعی است، و این اصطلاحاً حضور عقل در سلسله معالیل نامیده می شود و قانون ملازمه به علت تسلسل و لغویت در سلسله معالیل نمی آید.

نکته اضافی: این طور نیست که هر جا درک عقل داریم وجود حکم شرعی بعنوان ارشادی باشد؛ بعنوان مثال قبح کذب عقلی است ولی حرمت کذب ارشادی نیست بلکه حکم ارشادی جایی است که شارع نتواند جعلی داشته باشد یعنی جعل لغو باشد یا تسلسل پیش آید که فقط هم دو مورد دارد حسن اطاعت و قبح معصیت. نتیجه: ما تا اینجا دو نکته متوجه شدیم: 1. عقل درک دارد نه حکم 2. عقل گاهی در سلسله علل احکام حضور پیدا می کند و گاه در سلسله معالیل و قانون ملازمه در سلسله علل می آید و در سلسله معالیل نمی آید.

حال مرحوم خوئی می فرماید: جایی که قانون ملازمه می آید - سلسله علل - شما واقعا نمی توانید کشف حکم شرعی بکنید - این شعار ایشان در فقه و اصولشان است که عقل نمی تواند هیچ جایی به همه ی ملاکات احکام قاطع بشود (ما گفتیم عقل در سلسله علل این است که مصلحت لازم التحصیل یا مفسده لازم الاجتناب را درک کند؛ ایشان می فرمایند: عقل توان این درک را ندارد؛ واقعا ما کجا می توانیم به عقل قاطع شویم که این مصلحت لازم التحصیل است حتی نزد شارع هم هیچ مانعی ندارد مگر معصوم و عالم به غیب باشیم. لذا ایشان می گویند: قانون ملازمه در سلسله علل مشکل ندارد منتهی صغری ندارد یا نادر است. البته در کتاب (محاضرات) به طور قاطع می فرمایند: اصلاً صغری ندارد. فرضش خوب است که كلما حکم به العقل حکم به الشرع ولی صغرای این کبری وجود ندارد؛ لذا روایاتی داریم که (انّ دین الله لا یصاب بالعقول یا بعقول الرجال)؛ و اما مورد ما قبح تجری در سلسله معالیل است که در سلسله معالیل قرار شد ملازمه اصلاً نیاید. پس جایی که ملازمه است صغری مشکل دارد و آنجایی که مورد دارد - مثل بحث تجری - ملازمه نیست. در آخر هم می فرماید: شما حرمت تجری را می خواهید ثابت کنید تا مردم گوش کنند و تحریک شوند؛ خوب اگر کسی اهل باشد حکم عقل کافی است و اگر هم اهل نباشد هزار بار او را نهدی لغو و بیهوده است.

نقد کلام مرحوم خوئی

به نظر ما کلام مرحوم خوئی از چهار جهت مناقشه دارد:

جهت اول - ایشان فرمود: قانون ملازمه کبرایی است که صغری ندارد. ایشان متأثر از استادشان مرحوم اصفهانی است و مرحوم اصفهانی هم متأثر از استاد استادشان مرحوم شیخ انصاری است که کلمات این سه بزرگوار را در فقه و عقل آورده ایم و در آنجا نمونه هایی از خود ایشان آورده ایم که برای این کبری صغری آورده اند؛ در ضمن رویه فقهی هم این گونه نیست. ما نباید عقل را از صحنه درک خارج کنیم. عقل باید دینی و دین باید عقلی باشد. روایات و آیات این طور می گویند منتهی باید درست تحلیلشان کرد. پس خود مرحوم خوئی به این نظرشان پایبند نیستند.

جهت دوم - این که فرمودند: (انّ دین الله لا یصاب بالعقول) شما یک متن حدیثی به این مضمون ولو ضعیف پیدا نمی کنید، اصلاً یک روایت نداریم. آنچه در روایات داریم نکوهش عقول ناقصه است که دین خدا با عقول ناقصه یا قیاس که مبتنی بر عقل ظنی است یا رأی یا فتوا دادن به غیر علم یا عقول الرجال به صواب نمی رسد؛ اصلاً اگر فضای ورود این روایات را نگاه کنید فضای ورود این روایات زمان صادقین علیهم السلام است و ائمه مقابل کسانی که بنام استفاده از عقل و رأی به عقول خودشان (عقول عاجز) استناد می کردند این را فرمودند. امام می فرمایند: این عقول الرجال یعنی ابو حنیفه یا شیبانی ولی یک روایت نداریم که از عقل به طور مطلق ملامت کرده باشد حتی جالب این است که ما تقسیمی برای عقل نداریم و این که می گویند عقل ریاضی و عقل شهودی و عقل عرفانی و عقل فلسفی و عقل کبرایی صغرای این تقسیمات بعداً پیدا شده است که ریشه اش هم از

مسیحیت است که عقل را مذمت کرده اند و بعد وارد افکار ما شد و گرنه ما این تقسیمات را در نصوص دینیمان نداریم بلکه برعکس ما روایات زیاد صحیح السند و آیات قرآن در تأیید عقل داریم؛ مانند (ان لله على الناس حجتين حجة ظاهرة وحجة باطنة اما الحجة الظاهرة فالرسل والانبياء والائمة واما الباطنة فالعقول) روایتی که مرحوم کلینی با سند معتبر در کتاب شریف کافی نقل می کنند. این معنایش این است که ان لله على الناس حجتين ولي آيا به این معناست که اگر یک جایی عقل چیزی درک کرد بگوئید صغری ندارد؟

الحمد لله رب العالمين